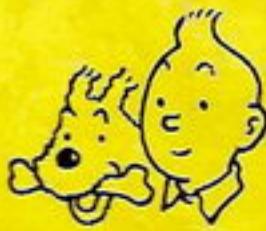


پینوکیو

در فضا

داستانهای قهرمانی



مجموعه جدیدی از انتشارات یونیورسال



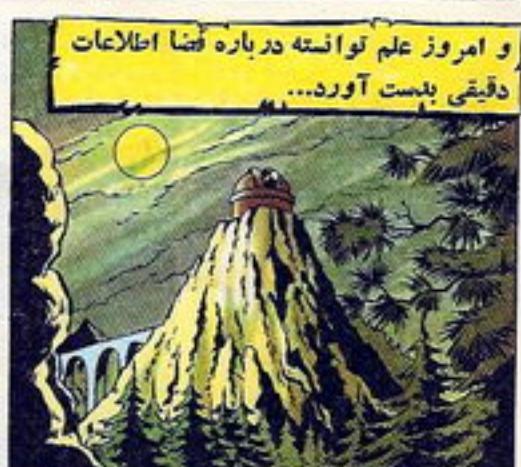
انتشارات یونیورسال

از آنها اطلاعات با ارزشی درباره
قوانین طبیعت بدست آورد.

با اینهمه...

البته اول وسائل مطالعاتی
خیلی اندیالی بود...

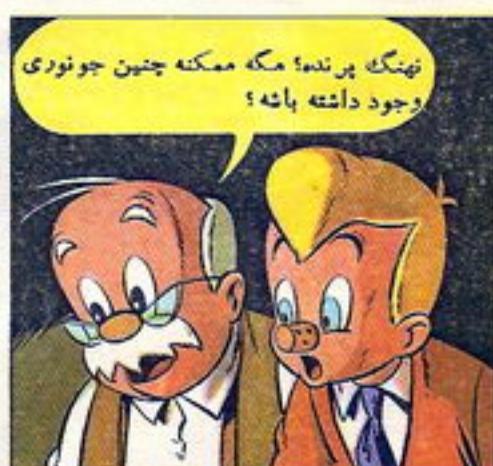
از وقایه انان روی زمین پیدا نیش شد
نمیشه بیک چیز بزرگ فکر نمیکرد. بله، در
باره فضا...

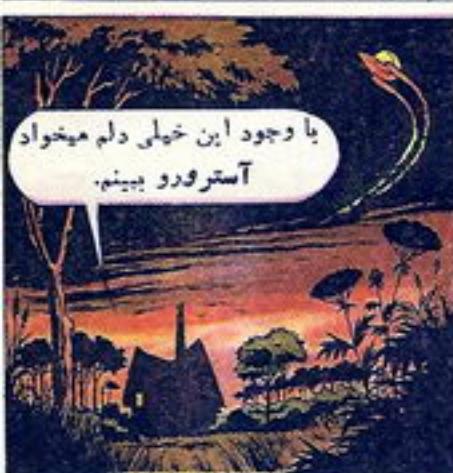




اینهم قبتوی بیر... یعنی بهترین
اسباب بازی‌ساز و مهر با تقریب پدرها













هرچی بجهت میکم انجام بدیده... این احمد رو
باید هر طوری شده قافعش کنیده
جه شانسی...

حالا هرجی بیش پکم باورهی کنکه
و انجام میده... بیبن...

بله عالیه!... مثلا میتوست فکر کنه که یك
رین نده کوچولوست

زودیاش گوستاو... بیرا

خیلی خوبه!
قدقد... قدقد... قد

حالا یه کاری میکنم که فکر کنه مرغه!
ولی این گرمه است، جطور میتوشه
فکر کنه که مرغه?

ماش... باور کردم... خیلی خوب من این کتاب دو میخشم.

بسیار کارخوبی میکنی

جیک جیک...
جیک جیک

اگه بتونم آستر و رو هیبتونیزمش کنم یا یا و
بیری آبی خیلی خوشحال میشن... خوب حالا باید
گوستاو کمی تعریف کنم... مدرسه باشه برای بعد!

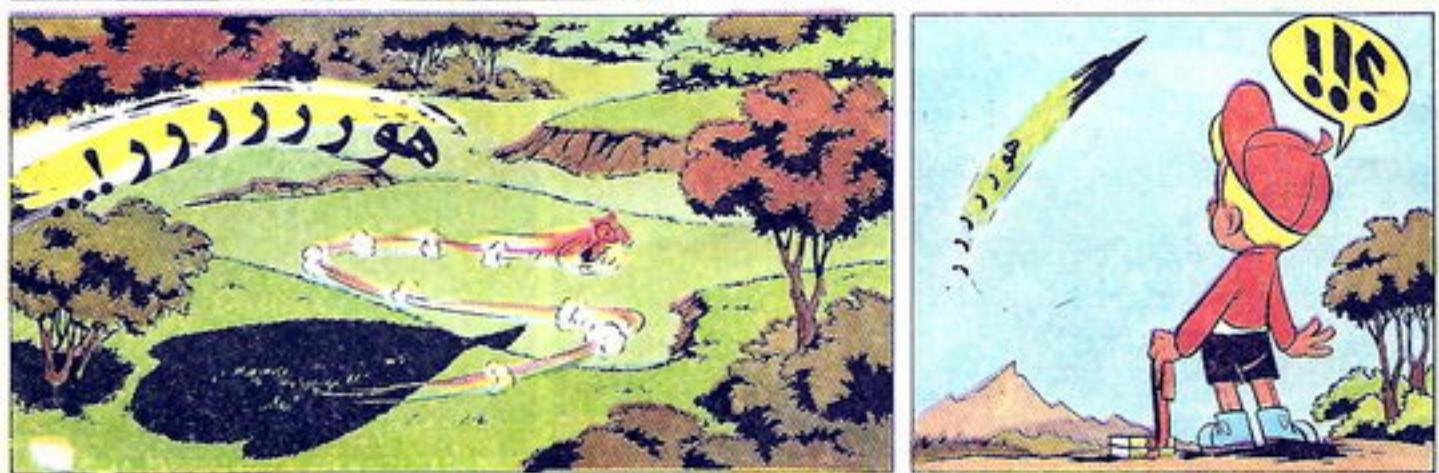
متاسفم! هاکار دارم، باید برم! تو بعداً خدم
چوزرد برای ما تعریف خواهی کرد، گوستاو
برمیم!

چه شانسی!

میدلدنون میخوام چکار کنم؛ میخواه آسترو
نهنگ! بیر نده و هیبتونیز و دستگیرش کنم...
اگه خواستین میتوین با من بیاین...

آ... آستر و؟...





دیگه داری منو عصیانی میکنی! شاید
از من می ترسی هان؟

... هشت؟ ۵۰۰۰ هشت؟

دها! این چه دیگه؟ این که از جوب
درست شده! شاید آدم ماشونی باشه!
نه خیلی نافعه!

وای وای

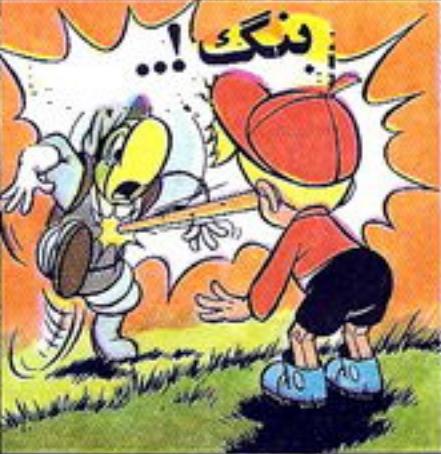
وای، وای، یعنی چه؟... این چه
زیبونه؟ لا بدیکی از انسانهای اوله
هستی!

وای وای

این دیگه چه؟ داری بعن حمله میکنی؟

نه متأسفم آقا! اشتباه نکنیم!!

بنگ!!



بله همینه! از من می ترسی!

نه اصلاً... من از هیچ
نمی ترسم!

دیدین، چون راستش رو گفتم دماغم سر جاش بر گشت!
خوب دیگه طبیعه!

طبیعه؟ یعنی میخوای پس کی که تمام مر پیشها
دماغشون اینطوریه؟



هر وقت دروغ یکم دماغم اینجوری
دراز میشه!



اوه من دوباره اشتباه کردم...
من پذیرین فضانورد نباشم،
بازم کارت پروازه رو اشتباهی
برداشتیم!

خوب زیین هم جای پدی
نہست...

ق هیچ

اینجا کره مریخ نیست...
اینجا کره زمینه!

زمین؟ نه... هر چو وقت این
حر فهای سخنراهی هیز نی!

مریخی؟ اما من مریخی نیستم!

اکه مریخی نیستی پس روی مریخ
چکار میکنی!



از آنکه با شما خوشوقتم
اسم من لارک پشت...
میخوای بکی لارک پشت؟...

...باید بگم که من کمی با دیگر افراد
زمین فرق دارم... من عروسک زندگی
همه و اسم پینتو گیوست، داستانش خوبی
مفصله...

به حال این اشتباه من باعث شده که چیزهای
تازه‌ای پا دیگیرم! مثلاً فهمیدم که اهالی زمین از
چوب درست نمی‌دانند.

لارک پشتها اولاً با هوشن، دوماً یشکه با هوشن،
سوم ایشکه زیادی با هوشن! بنابراین هیچ نسبتی
با لارک پشتها ندارم!

خوب... در اولین نگاه آدم ممکن است اشتباه کند!
ممکن است اشتباه کند!... این دو اقسام از زمین تا
آسمون با هم فرق دارند! اولاً لارک پشتها زشن امکنه
من زشنم امی یعنی که خوبی هم
خوش قیافه‌ام، بنابراین
لارک پشتمن!

نه... لارک پشت نه «لارک پشت» همکه
من قیافه‌ام مثل لارک پشت!

مثل ایشکه زیادی حرف می‌زنم. اگه بخواه قبل از شام
اگر اد کرده هر یخ رو کش کنم باید حالا حر کت کنم!

آه... نه از یه سهاره‌ای که فقط یک زیلیون سال
نوری با کرده زمین فاصله دارد!

این لارک پشتها از جای
دورمیان؛

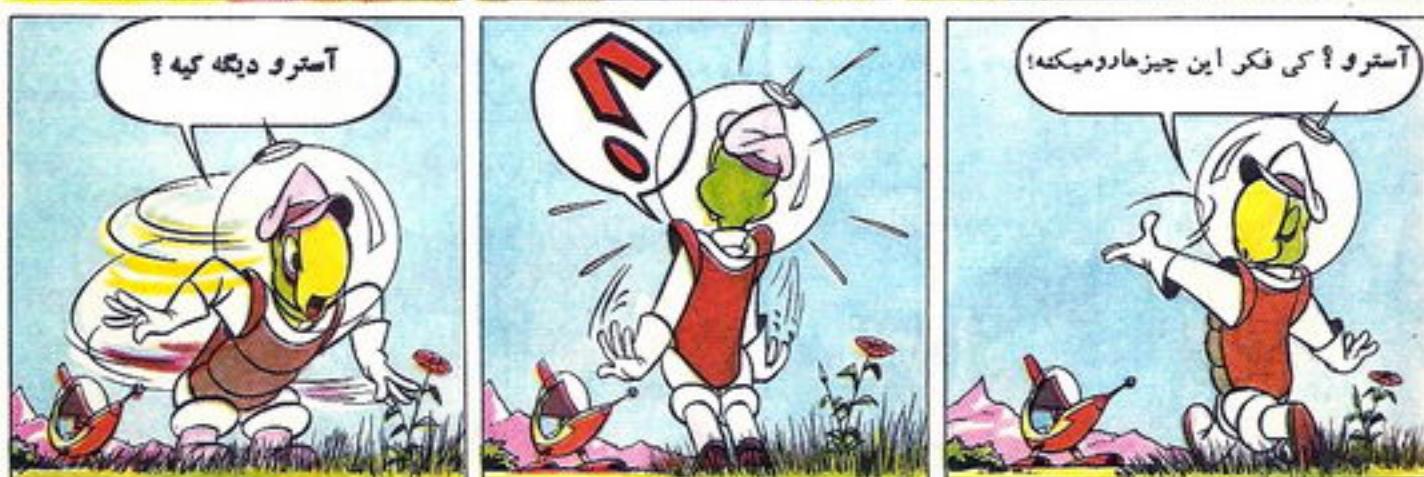
او... باز هم دارم زیادی حرف می‌زنم! اگه دلیس
پنهانه... یعنی گیو، قول میدی که این راز رو به
هیچگوئی نمی‌کنم!

بله قول میدم!

از کجا میدونی که در کره هر یخ اسراری
وجود دارد؟

خودت الان گفتش!

داری همیزی که از اسراز
کرده هر یخ سرد درهاری!





هوای سیاره تو؟ یعنی حالا منم
که بکلاه احتیاج دارم!
و گرفته خطفه میشم!



دهه... تو که کلامت رو برداشتی؟
بله، توی این هواییما ما داریم.

هوای سیاره منونفس میکنیم.
اینجا هوای مطبوع خوبی
داریم!...



هی، پینوکیو بیدارشو! چرا داری
هدیهون میکنی؟

من کجا هستم؟ اوه... بله داریم
پرواز میکنیم!



اووه... مستقیم به مدرسه... بله...
بابا... آستر و... ببری آمی...
از من راضی هستن...



این یک صاعقه خودشیدیست. یعنی تودههای گاز که در سطح خورتیده هستند منفجر میشن. مثل اینکه این تنشتمان داره دستگاههای سفینه منو از کامپیوترازه!



این چیه که داره از جلوی مارد
میشه؟ این نور از کجا میاد؟



نه، چی دارم میکنم، من عروسک
چویی هستم! عروسک چویی که احتیاج
جهوا نداره! ها... ها... ها...







این گرها تور و ناراحت شمیکته!

نه، من با این جیزهای سرد یا گرم نمیشه!

این واقعاً بی موقع بود!

نمی کن به جدار سفیده نزدیک نشی که خیلی داغ شده!

آخ دارم آتش خاموش کن کجاست؟

اینجا کاملاً صاف و بیابونه و میتوانیم بر احتی روی مریخ پنشیم...

خوب، حالا در ارتفاع کمی از سطح مریخ هستیم... اصلاً اثری از فندگی نیست!

خوب اینهم ماهه قمرن، ایندهمه دیگه اشتباه نمیکنم، اینجا کره مریخه!

بن اگه



این موجودات باید حیوانات خارق العاده ای باشند!

ولی تحقیقات تو چطور شد؟ هیکفتی که ممکنه اینجا موجوداتی باشن؛ اونوقت چطوردمیتوون بدون اکسیژن فندگی کنن؟

چی باعث میشه که ماهه اینجا این دنگی پشه؟

اکیدا سیوون این نوع فعل و اتفاقات اکستریقی است - اینجا تمام ماههها نزنند که زده! طبق حسابات علماء اوائل در مریخ اکسیژن وجود داشته و حالا از بین رفته!

آها... جوابش خبیلی ساده است!



من اینجا تنها بیو نم؟!.. غیر ممکن!..
من هم باهات میام!



داری استراحت میکشی!.. فکر
خوبیه ... همینجا منتظر من باش تا برم
نگاهی به کوههای اطراف بندازم!



روی مریب از وسیله خیلی جالی برای
حرکت استفاده میکن! نگاه کن... آها...
اینطوری!



این کوهها که فاصله‌تون از اینجا خیلی دوره!
کاش با آستر ونف به اونجا بروم!



فکر میکنی بیو نم بیرم؟...
خوب سی میکنم...

موضع قوه جاذبه و وزن ما روی کره
من یخه که با زمین فرق میکنه! با یک
چیز هیچوقی نیست من بیاری!



بین اینجوری خوبی بهتره!

باید فکر اینو میکردم که عروسکهای جویی مثل
ما لارک پشتها نمی‌توان تماذل خودشونو نگهداشتن
باید تمرین کنی تا راهش رو باد بگیری ...

اووه!

و اینجا میتوانیم تمام مناظر اطراف دو
پدفت بررسی کنیم.

خوب، حالا رسیدیم
دوی کوهها

اینها که کاکتوسها

وه این سادگی هم نیست!

چیزی دیدی؟

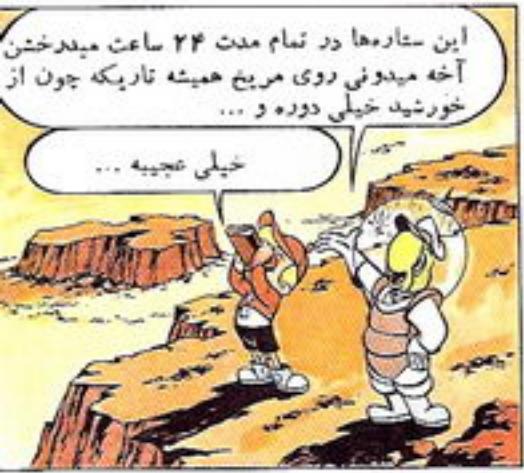
چیز عجیبی را کشف کردیم چیزیکه از
نظر علمی و گاه شناسی خیلی ارزش دارد!
نگاه کن!

توی آسمون دو تا ماه دیده میشه!

اووه ... بین چه چیزی را کشف کردی؟

این کاکتوسها از دود مثل کانالهای معروف هریخ
هستن لاما کاکتوس احتیاج به آب داره... پس باید
جالی آبهای زیرزمینی وجود داشته باشه!





پینو گیو!... او فجارت!



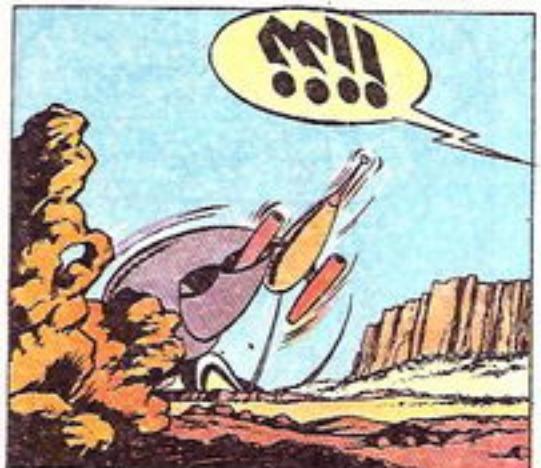
غیر ممکنه آستر وقف بدون خلبان که نمی تونه بروار
کنه! این بخلاف تمام اصول علمیه!



!!!

عجب!... اینکه داره
تکون میخوره!

آستر وقف او فجاست!
آره خودشه!



عجبیه!.. این هیولا با آستر وقف مثل یك اسباب بازی
داره بازی میکنه!

باید یه فکری بکنیم و گرمه هیبا یستی بهاده
بمنزل بر گردیدم!

اهه... این دیگه چیه؟

دههه... یه خرچنگ غول پیکر... وای کمال!



وای... یه خرچنگ دیگه هم اومد
دادن پاهم می چنکن...

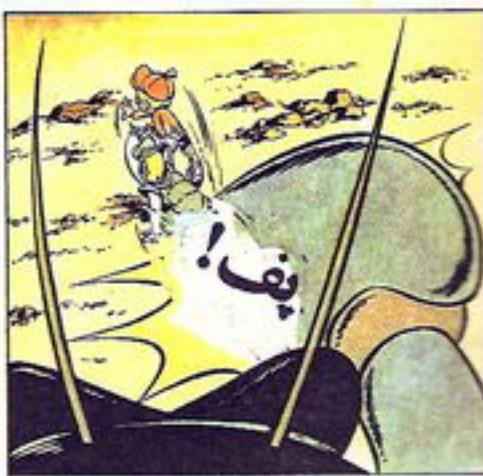
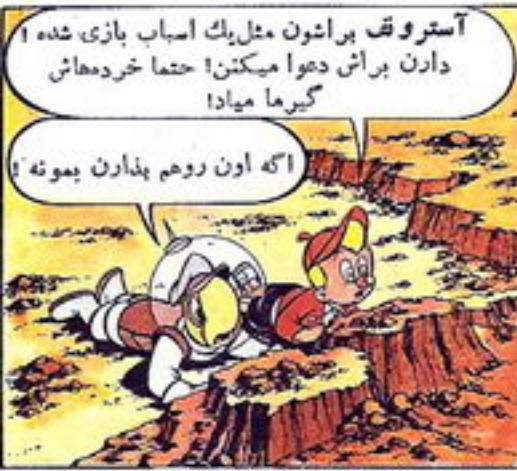
کرررر... کرررر...

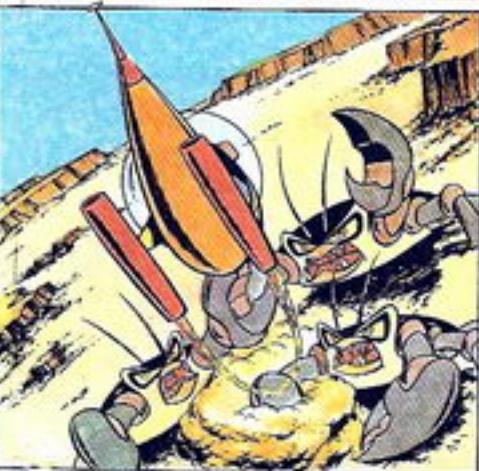
ناید زیر پوستش باشه...!

نمیگفتی هیتوئی هیتوئیز کنی ازودهاش،
اینچه!

این هیولا ردو چه جوری را
کنم! اصلاً نمیدونم
هیتوئیز مش
چشماش کجاست!







یا الله! راه پوچتیم!

بین دارن باهم دعوا هیکن! هن این حیو و تهارو
توی سالاد دوست دارم ولی زندگشونو بیهی وجه!

باشه، ولی! یادت فره که باکی داری
حروف هیز فی!

ای داد بیداد! اینکه
شهر نیست!

این حرجشکها که نمی‌تونن چنین
ساختهونهای بازان... خوب داریم به شهر
قزدیلک هیشیم...

فکر هیکنی همه مردختیها اینجورین؟
هر گز اون
شهری رو که دیدیم یادت
میاد؟...

مثل ایکه ایتچا آنفاق افداه...
حتماً بمباران شده!

بعضی هیکی مردختیها چنگ هم هیکنن!

یکمشت خرابه است!

شاید هم یك نهنگ فضائی مثل
آسترو اینجارو بهم ریخته به...

بانت من باین شهر حمله کردن...
یا چیزی از هوا اومند و این شهر
رو باین صورت داغون کردد...

میکن... نگاه کن موشکهارو بین!







وای خدای من!
بیا بین چی پیدا کردم!

وقتی جائی آب باشد یعنی حیات هم هست.
دلنش هم همون خرچنگهای غول پیکر بودن
که دیدیم ...

البته که مهمه! دوست کوچک اوی من
کشف مهمی کردیم!



وختناکه! اینها عقرین!



حیو و نهای کو چولو؟ خیلی جالبه!
بدار بینم ...



به هرچیز دست نزن! چی پیدا کردی?

حیو و نهای کو چولو ...



پس میگی این عقربهای ریز
خطر ناکن؛ ها! من که فکر نمیکنم!

اعیادارم که به گندوهاش
برخورد نکنم ...

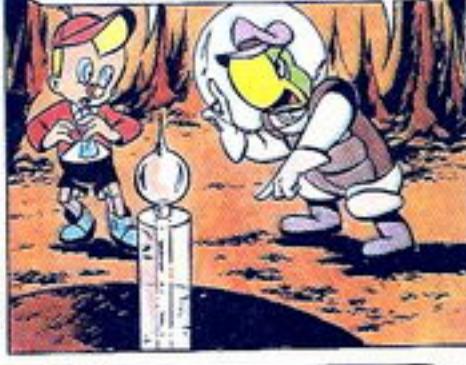


فکر میکنی این دستگاه با این عقربهای ارتقا یافته
داشته باشے؟ بریم بینم دیگه چی کشف میکنیم ...



مگه خطرا ناکن!

کشته، هست! اینها رو کسی اینجا جمع
کرده و باید بهمین جز ای



ای داد... یه عقرب غول پیکر !!!



آه ... این صدای عجوب در ویشنوی؟ ...





گوش کن! فرض کنیم که در زمانهای خیلی قدیم،
تعدادی روی، گره مریخ وجود داشته و انسانهای
با هوش شهرهای بسیار زیبائی رو ساخته باشند!

... تا روزی پرسیله دستکاههای مخصوص
قدوهای کل حیوانات رو بدالخواه خودشون
کوچک و بزرگ کن...

اینها داشتمدانی بودند که تجربه‌های زیادی
داشتن و خواستن اثر بعضی تشعشعات روی
حیوانات کوچولو آزمایش کن...



هاهاها ... چه چیزی هستی می‌گیری ...
آخه پینتو کیو، اگه اینطوری بود که این
حیوانها همینطور تا ابد بزرگ
می‌شون ...

خلاصه... انسانها از بین رفته‌اند و ماشینها
باقی موندند و شاید جون اتری زیادی در
ماشینها وجود داشته همینطور بکارشون ادامه
دادن و این حیوانها بزرگ شدن ...



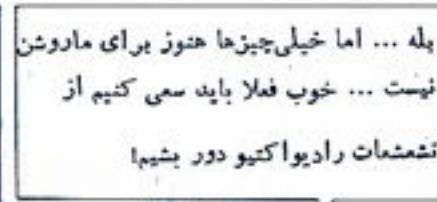
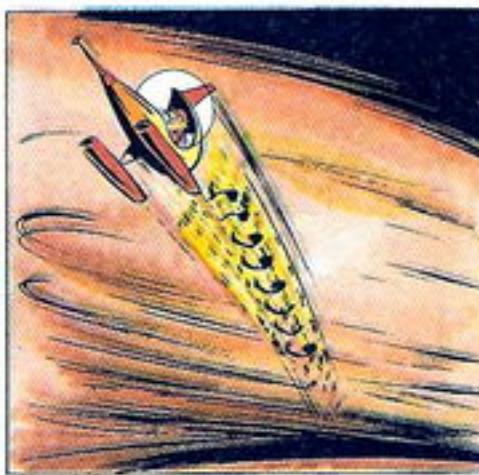
بله! نهنگهای کوچولو ... اگه اینها رو
هم تحت همون تشعشعات قرار بینند
غولیکر می‌شن ... مثل آسترو!!!
بله مثل آسترو!!!

نهنگهای کوچک هر یخی! خیلی با نمک مسن!









؟؟ عجیبیه ؟ اما ... آستروئید
که دود نمی کنه ؟؟

هر چی هست خطر تاکه ... باید سعی کنم
بهش نخوردیم ! از دود یکه ازش خارج
هیشه هیچونم همیر شو حدس بزنم !

مواظب باش ! مثل اینکه یه چیزی
داره پرداز میکنه ! ... ممکنه خود
آستروئید باشه ...



این آستروئست !



داره مارو
قورت میده !!

دیگه دیر شده !



داره با دهان پاز بطرف ما میاد که
مارو قورت بده ! باید زود در بریم ...



مثل اینکه اون ته یه تور ضعیفی هست !

ممکن نیست !

پیشو کیو، ما کجا میم ؟ همه جا تاریکه !

توی دل آسترو !!
خداحافظ لازک پشت !



ما توی شکم نهنجک فضائی هستیم!

پینوکیو اینجا رو بین! ...



برای چی؟ تقصیر من بود!

نه حقش بود که آسترو در هیتوتیزم
میگردید... اما کمی دیر جنیدید...
و زیادی هول شدیداً ...



فکر میکنم که بزودی آسترو هارو خشم کند...

خوب از آشنازی با تو خوشحالم پینوکیو

من هم همیظور...
از تو ممندت میخواهم ...



چرا موتور رو
خاموش کردی؟

آخه دیگه فایده نداره.
اگه موتور روشن بمونه، آسترو
دل درد میگیره !!



بیجاده پری آیی... گولش زدم...
تمیدونم الان اگه اینجا بود
چی میگفت ...



اینجا خوب می‌تونیم تحقیقات علمی بکنیم...
ولی فایده‌ای نداره جون دیگه نمیتوانم با
کسی تماس بگیریم ...



اینهم یه اسپیو تیک ... چه مدل قدیمی هم هست...
بس خیلی وقت که آسترو مشغول اینکارهاست...



بینن لادشیست،
پری آیی رو بین! ...
بس دیگه ... باز هم داری
خدیون میگی ...



سلام پینوکیو ... می‌بینی که هیچ وقت
فراموش نمی‌کنم و از چشم دور نیستی ...



اوھ؟!



آه... مثل اینکه فقط موقع گرفتاری
میخواهی بخر فای من گوش بدی ؟... خوب،
یکو ببیشم، اصلاً چه جوری شد که پایشجا
رسیدی ؟

لارک بشت نمیتواند من را بینند... فقط تومیتو ام
مرا ببینی و صدای من را بشنوی ...



حقیقتش اینکه داشتم هیئت مدرسه، در راه به
روباء حیله گرد و رفاقت برخوددم، او نه اخودشون
انداختن روی من و نه دعوای حساب راه
افتاد ...



زنده باد خودم ! ... لارک بشت عزیز قول
بریت مهدم گه نجات بیدا گردیدم !

نهنگ؟ خوب دیگه... نهنگ خوبی بزرگ
وقتیکه طبیعی باش توی آب زدنگی میکن
و از بالای سر آبدو به بیرون میزد...
ولی این یعنی بالای سری لوله دودکش
مانندی دارد ...

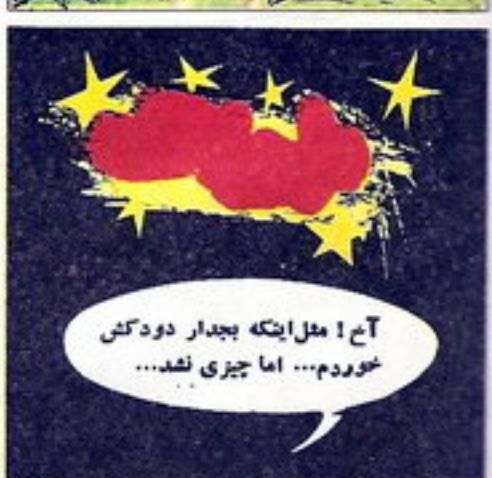
آه... بین بینو کیو، دلم میخواهد عیشه را استکلو
باش، خوب حالا من یکدنه دیگر بتورکملت میکنم...
تو حالا توی شکم نهنگی و بهتر است خوب فکر کنی و
ببینی که نهنگ چه مخصوصیت مخصوص پنخودش دارد!



آسترو مثل نهنگهای دیگه درست شده ! ولی این یکی پشت سرش لوله دود کش هائندی داره، با این تفاوت که از دود کش نهنگهای معمولی آب خارج میشه، اما از دود کش آسترو هوا خارج میشه !



د چون حالا آسترو حرکت نمیکنه دود کش خالیه ... و ما میتوونیم ازش خارج بشیم ! بشرطیکه آسترو قبضه ازش رد بشه ...



چیزیه... من نمی‌فهمم چطوره که ما همین دور خودمون داریم هیچ‌خیزیم...

هنوز او نظروریکه فکر می‌کردیم از فشار دود کش آسترو خلاص نشده‌ایم!

نگاه کن!!!

وای بحالهون! سکانی که در قسمت دم آسترو قله کاملاً کج شده!

این سکان کج شده ممکن نیست یتو نیم ازین
تندرتر بریم! پنونکیو حالا وقتنه که آسترو را
هیشو قیرز کسی!!!

لا... لارک پشت! آسترو بیدار شد!

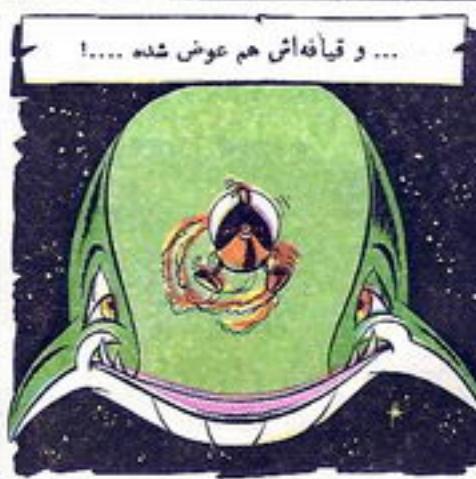
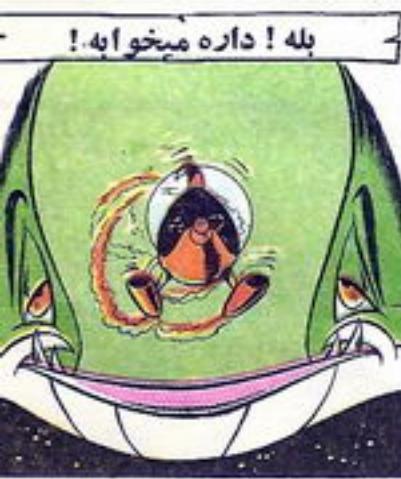
عجله کن یتو کپو!

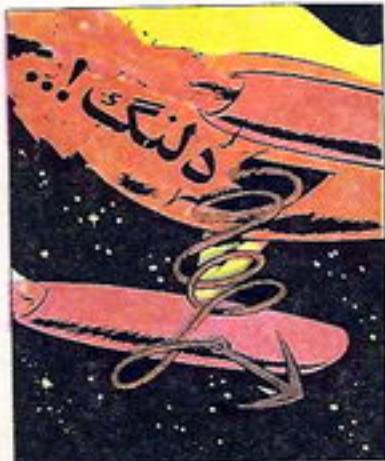
نه! هتل اینکه فایده نداره! قدرتم رو کاملاً از
دست دادم!

کتابت زیر صندلیه! یکندفعه دیگه
نگاهی بهش بکن!

آهای... آسترو! تو...، من غم امیده‌میم، یه مرغ!
چیک چیک!... نه! خوب پس یه...، پر نده کوچکی!
تو یه پرنده کوچک و هوستی!







باید قبول کرد که حیوان خلبان خوبیه! اگرچه میدوام
خواهی ...

این کوه فرمینه! خوب هستنامش!
آسترو راست میر پائین!





وای! پینوکیو توی شعله دودکش آسترو
افغان!



... نهنجک فضائی رام شده، و یک عروسک چوبی را به زمین برمیگرداند...
عروسکی که دنیا را نجات داد ...

... و این یک لارک پشت غم زده است که به واقعیت جریان مطلع، و با چشم انداز گریان ...

آفسوس! صداسوس! دیگه هیچ اثری از زندگان در پینوکیو، قهرمان کوچولو یا قی نماینده است ... او به یک عروسک مرده تبدیل شده که در حوا معلق است ...



پینوکیوی کوچولوی من! آنکه حرفهای منو گوش میدارد و مستقیم بمندرسه هیرفت این اتفاق برآش نمی‌افتد!

و باین ترتیب خطر بزرگ فضائی از بین میرود ...
ولی امشب پیش ژیتوی پیر هیچکس حوصله جشن گرفتن را ندارد ...



سلام پینوکیو ... همین پری آین ...
می‌بینی فراموش نکردم. تمام هاجراهای تو را دنبال کردم ...



و ناگهان پری آبی ظاهر می‌شود ...

پینوکیو! تو خیلی شجاعت کردی، تو زندگیت را
به خاطر آسترو که دشمنت بود بخطر اندادنی...
این خیلی جوانمردی بود...

بالآخر، ثابت کردی که هیتوانی یک انسان
لایقی باشی... بنابراین...

بیدار شو پسر کوچولو! بیدار شو پینوکیو فیague



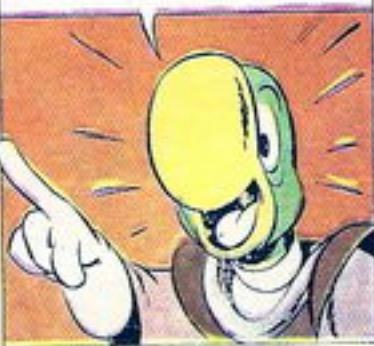
پینوکیو؟ بیدار؟!

فدورا گفتم ساكت شو! حالا وقت
اینکارها نیست!... بیرون پینوکیو رو
از خواب بیدار کردي!



دوباره یه پسر بجه حقیقی شده!!!

ای خدای بزرگ!... دوباره جون
گرفته ادماغش و دستاشو! اون... اون...

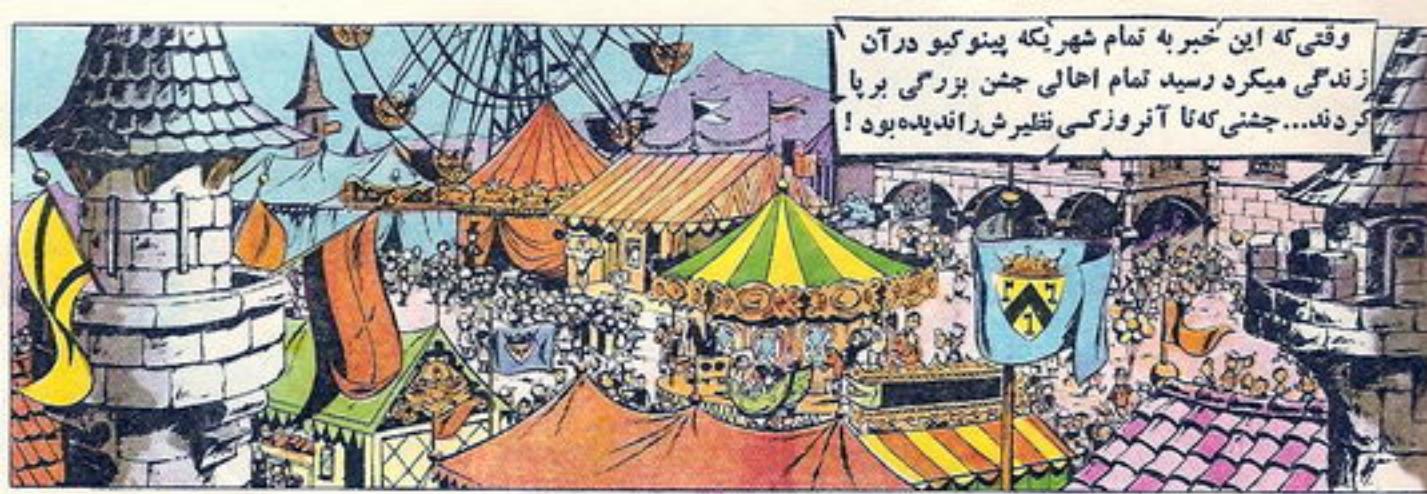


پینوکیو زنده شد! معجزه شد!

پینوکیو تو زنده ای!

یا یا!

وقتی که این خبر به تمام شهر یکه پینو گیو در آن
زندگی میکرد رسید تمام اهالی جشن بزرگی برپا
گردند... جشنی که از آنروز گذشت نظایر ش راندیده بود!



ولی جدالی و عزیمت لارک پشت اوقات
همتکی را تلغی کرد...

وبعضی ها حالم از فرصت استفاده کرده
معاملات خوبی انجام دادند...

از فرصت استفاده کنید این
است کتاب ایکه به تهران ما
پینو گیو یاد داد چکونه آستر و در
هیئت توزیم کنه! این کتاب دومو تو نین
باقیت خوبی بخیرین!...

همه کس در این جشن شرکت کرد...
حتی آسترو!



با زهم می بینم?
اووه... حتماً من همیشه سیارهارو با هی
اشتباه میکنم و بود نیست که بازهم از
اینجا رد بشم...

فراموش کردم! باید به کره خودم بر کردم و
گز ارش تحقیقاتی که دروی کرم بین کردم با آنها
بدم... مأموریت من این بود.

حالا حتی لازمه که بر کردم!
مجبوه! بر کردم دوست عزیز،
مجبوه!



غصه نخور پینو گیو!... شاید یه روزی خودت با
موشکهای فضایی بدیدار لارک پشت باشد
ترقی میکنه... و بعلاوه، یه پرسیجه حقیقی ناید
گریه کنه!

خداحافظ لارک پشت!... امیدوارم
مسافر تهای فضاییت بخشش و سلامتی انجام
بشه!



عما نطور یک اول گفتم آدم دیگر توی خانه
خودش هم راحتی ندارد این دیگر چیست!



گاهگاهی سراغش خواهم رفت، ولی فکر
نمیکنم دیگر یعنی احتیاج داشته
باشد... آخر پرسهای واقعی که
احتیاج به پریان ندارند...



بله راست میگوئی، باید عادت کنم،
حالا که آسترو آنها را نمی بلند...
راستی از پینوکیو چه خبر!



مادر شاه پریان، توباید به این جیزه‌ها عادت کنی
این یک سفینه‌فضایی بود و وقتی رفتند تعدادشان هم
زیاد شدند...



خوب، بالاخره همه‌چیز بتغیر گشت! هر کسی
بدنبال کار خودش میرود و ما هم راحت
میشویم...



حالا میداند که بازی نیست... واقعاً حالا
دیگر دارد مطالعه میکنند و من مطمئنم که در
آنده شخص فهمیده و تحصیل کرده‌ای
خواهد شد...



پینوکیو از این مسافرت شکیلی چیزهای بادگرفت و
بزودی خودش نکهدار ژنتی
پیر خواهد شد...



راحت؟ بله... ولی نه برای مدت زیادی، مادر شاه پریان... در فضای وسیع و بزرگ، از این به بعد
اتفاقات زیادی فلکی این رخ خواهد داد... ولی این را بدانید که پریان همیشه مواظب آدمهای صلح جو
خواهند بود. مردان فهمیده و عاقل فراموشی پینوکیو، در حمۀ سیارات مغل برادر باهم رفتار خواهند گرد.



اگر داستانهای سرگرم کننده و هیجان آور
دوست دارید، ماجراهای تن تن و میلو را بخوانید.



انتشارات یونیورسال

سازه نت کتابخانه ملی ۱۴۸۴
جای مدن - تهران - تلفن ۰۲۷ - ۸۹۸۰۲۷
۰۸/۸/۲۵۳۶

قیمت فروش ۲۰۰ ریال